

«حق، میونِ دِوبلورا عَلِمَتِ کنه!»

آوازهایی در باران - ۱۲: ایرج دوستدار به جای جان وین

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

آن صدای کلفت، آن لحن شل و ول، آن اصطلاحات و تکیه کلام های فارسی و آن دیالوگ های «پس گردنی» که دوبله ی جان وین را به استثنایی ویژه در تاریخ دوبلاژ ما بدل کرده، همیشه مخالفانی داشته است. خیلی ها معتقدند که با این ضرب المثل ها و متلک های کاملاً فارسی، از قبیل «مگه این جا قهوه خونه ی قنبره؟» و «شیطونه می گه شیردونشو بکشم بیرون» و «حق میون زن ها علمت کنه» و آن قسم خوردن هایی که فقط از یک مسلمان ایرانی بر می آید، نباید و نمی شود فیلم های بزرگانی چون فورد و هاگز و هاتاوی و دیگران را خراب یا خدشه دار کرد. خیلی هم اگر تخفیف بدهند، نوع دوبله ی همیشه کمیک مرحوم دوستدار را برای فیلم های دیگر وین و مشخصاً آن هایی که ردی از کمدی و شوخ و سنگی هم در لا به لای کنش ها و دیالوگ های اصلی شان وجود دارد، «مجاز» می دانند و در مورد فیلم های مؤلفان و بقیه ی بزرگان، از او و فارسی سازی هایش گله می کنند.

اوج این مخالفت ها، در یکی از جذاب ترین گفتگوهای تاریخ مجله ی فیلم، به مصاحبه ی پر از بحث و جدل هوشنگ گلمکانی با دوستدار در شماره ۱۴۵ مجله (تابستان ۷۲) که پدرجد همه پرونده های مربوط به دوبله محسوب می شود، منجر شد و یادم هست آن موقع که یکی دو سال بود می نوشتم، موقع خواندن این گفتگو حس بازگشت به جایگاه یک خواننده ی راحت و بی حب و بغض و رها از «ملاحظات حرفه ای» را تجربه کردم و با لذتی که از دوبله های دوستدار به جای جان وین برده بودم، از این که آن طور جدی و مصر و سمج، از مزه پرانی هایش در فیلم ها دفاع می کرد، خرکیف شدم و اصلاً هم از این «بی فرهنگی» خودم خجالت نکشیدم!

حالا هم آن حس را پنهان نمی کنم و اگر به دوستان «تئوری مؤلف باز»ی که فهرست ده فیلم محبوب عمرشان را با اندرو ساریس و رابین وود چک می کنند، بر نمی خورد، جسارتماً عرض می کنم که حتی در فیلم های هاگز و حتی در آن هایی که مثل ریوبراوو (۱۹۵۹) و ژنریک هایش، در این نوع نگاه، شاهکار تلقی می شود، باز رد بسیار آشکار و پررنگی از طنز و عناصر توأم با شوخ طبعی هست و از کاراکتر و غرغره های والتر برنان تا طرز نگاه ها و راه رفتن و ایستادن و رفتارها و گوشه و کنایه های جان وین، همه جای فیلم پر از نشانه

هایی است که ثابت می کند نباید خیلی جدی و عبوس، به تماشایش نشست. حتی در مورد فیلم های فورد هم همین وضعیت به شکلی دیگر وجود دارد و در تلخ ترین نمونه ها، دست کم نگاه گروتسک واری که معمولاً خود جان وین به حال و وضعیتش دارد و گاه با گله از شرایط، در دیالوگ هایی طنزآمیز اوضاع خودش را توصیف می کند، باز به آن طنزی که گفتم، راه می دهد. شاید تنها جایی که کل موضوع، جدی تر از آن است که بشود این طنزهای وارده را با اصل و اساس فیلم همخوان کرد، شاهکار ضدفوردی فورد یعنی مردی که لیبرتی والانس را کشت (۱۹۶۳) باشد که در نسخه ی دوبله قدیمی، ضمناً ساختار روایی اش را هم دستکاری کرده بودند و زمان فیلم، خطی و «به ترتیب» شده بود! هرچند، از دیالوگ های پس گردنی در این دوبله، خاطره ی خاص و لطمه زننده ای ندارم.

به هر حال، کل این بحث و قبول یا رد دوبله های کمیک مرحوم دوستدار، از دو جهت کاملاً سلیقه ای است: یکی این که اصلاً چه قدر به این نکته قائلیم که جدی گرفتن سینما و درست فیلم دیدن، حتماً یعنی اخمو و عبوس و عینک به چشم و خودکار به دست فیلم دیدن؛ و دوم این که آیا فیلم های اساتید را خیلی عمیق و درونی و شخصی و احساسی دوست داریم یا فقط این علاقه را ابراز می کنیم؛ چون فکر می کنیم کم توجهی به آن ها و احیاناً دوست داشتن یکی دو فیلم مشخص هر کدام شان که تفکر سنتی افراطی و قرن نوزدهمی ندارد، در مجموع نوعی بی سوادی قلمداد می شود؟!

خب، بحث برسر دوبله است. بهتر است این اختلاف های تاریخ سینمایی و تئوری مؤلفی را کنار بگذاریم و همه با هم اقرار کنیم که جزو هر کدام از طیف های سلیقه ای دو سرِ دو سؤال بالا باشیم، دست کم در فیلم های زیرژانر «سفر پرماجرا» مثل شمال به آلاسکا (هنری هاتاوی، ۱۹۶۳) یا هاتاری! (هاوارد هاگز، ۱۹۶۲) که نام این دومی به زبان سواهیلی یعنی «خطر!»، دوبله ی جان وین به سبک ایرج دوستدار، واقعاً لذت بخش و روده برکننده است و البته با اهداف و مدل شاد و شنگول خود فیلم ها هم تعارضی ندارد.

مرحوم دوستدار مدعی بود که در خیلی از فیلم ها، دیگران با تقلید صدای او به جای جان وین حرف زده اند و هر چه دیالوگ پس گردنی افراطی که از نظر منتقدان، غیرقابل قبول است، کار همان «دیگران»

بوده. ولی در هاتاری! که کاملاً نشان می دهد اگر هاگز را رها و آزاد می گذاشتند و انگ و صفت مؤلف به دُمش نمی بستند، بذله گوی بی قید و بندی در حد خود ایرج دوستدار بود (مثل خود جان وین فقید که واقعاً همین طور بود)، من یکی هیچ شکی ندارم که کار، کار خود مرحوم دوستدار است و این افتخار را باید به نام خودش ثبت کرد. هیچ وقت نسخه ی اصلی این فیلم را ندیده ام و گمان هم نمی کنم با این داستان بی چارچوب و شخصیت های پادروها، بدون دوبله ی دوستدار اصلاً بشود تحملش کرد! ولی در نسخه ی دوبله، واقعاً این ایده ی روده برکننده ای است که شان مرسر/ وین در تمام طول فیلم به شارل فرانسوی (ژرار بلین) می گوید «شامورتی»؛ انگار دارد زیر هشتی های وسط بازار تهران، حال طرف را می گیرد!